مجله علمی پژوهش درعلوم انسانی ومطالعات اجتماعی، شماره ۱۰ ، زمستان ۱۳۹۶، ص ۲۹۷-۲۸۷
http://www.jhss.ir

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی ومطالعات اجتماعی (سال سوم)
شماره ۱۰ / زمستان ۱۳۹۶ / ص ۲۹۷-۲۸۷

# برداشت تکنیکال سقراط از فلسفه و تقویت مهارت‌های ارتباطی در زندگی

**مریم بختیاریان**
استادیار گروه فلسفه هنر، دانشکده الهیات، حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

## چکیده

محاورات سقراطی در جست‌وجویی متأملانه برای زیستنی خردمندانه، تمهیدات سنجیدن آن نوع زندگی آزموده‌ای را فراهم می‌کنند که راهبرد گفت‌وگو را برای تحقق خودمعرفتی مناسب می‌داند. شرط هر موفقیت در آن شناسایی خود و قابلیت‌های آن است. شرط امکان این شناسایی، فراتروی از مرتبه پندار و عقاید ناآزموده است. در برداشت تکنیکال سقراط از فلسفه، فلسفه همان هنر زندگی با هدف بهتر زیستن است. قدم گذاردن و پیش رفتن در آن با عمل ممکن است نه با سخن. لذا زندگی‌نامه‌ی تفسیرپذیر فیلسوف، آموزه‌ی اوست که حاوی تمرین‌هایی برای برقراری ارتباط با خود و دیگری است. ارتباط یکی از مهم‌ترین مهارت‌ها برای بهتر زیستن است که برای آن گاه لازم است انسان از فردیت خود بگذرد و در برابر پروژه‌ی زندگی و ساخت هویت و معنا احساس مسئولیت کند. بهتر زیستن مستلزم امنیت روان و رضایت خاطر است که تنها پس از آگاه شدن به خود ممکن است. برای این امنیت و رضایت، سقراط می‌خواهد هر فرد به جای دنیا خود را تغییر دهد. این پژوهش با مطالعه‌ی کتابخانه‌ای نگاه‌های جدید به فلسفه باستان، توصیف و تحلیل داده‌ها، امکان کمک گرفتن از فلسفه را در تقویت مهارت‌های زندگی به بحث می‌گذارد و نشان می‌دهد فلسفه تمام قد کنار زندگی ایستاده است.

**واژگان کلیدی**: برداشت تکنیکال از فلسفه، هنر زندگی، سبک زندگی، مهارت‌های زندگی، سقراط.

## مقدمه

این تعریف ارسطویی که انسان، حیوان ناطق است بیش از هر چیز انسان را هستنده‌ای اجتماعی و سیاسی معرفی می‌کند؛ هستنده‌ای که مسئولیت سنگینی تحت عنوان زیستن بخردانه برای او تعریف شده است. این تعریف از انسان او را از یک موجود با ویژگی‌های منحصر به فرد بیولوژیکی که زندگی‌اش حدفاصل میان تولد و مرگ است، فراتر می‌برد. چنین تعریفی از زندگی، تعریف و غایت حیات سایر جانداران را نیز دربرمی‌گیرد. به جای این دیدگاه کمّی نسبت به زندگی انسان، یک تعریف کیفی نیاز است که انسان را به مثابه هستنده‌ای که معنای زندگی خود را کشف می‌کند یا می‌سازد، در نظر بگیرد. زیستن برای انسان یک امکان فراهم آمده و کیفیت آن یک پروژه است.

در حقیقت، نیاز به دریافت غایت، دلیل و معنا برای زندگی و گزینش طریق صحیح زیستن، انگیزه‌ی اصلی شکل‌گیری فلسفه بوده است، هر چند گاه در طریق سنتی به صورت عینی (ابژکتیو) و گاه در طریق اخیرتر به صورت ذهنی (سوبژکتیو) به سؤال برآمده از این نیاز پاسخ داده شده است. در هر دو صورتِ آن فلسفه با انفعال و راحتی ناشی از بی‌تفاوتی موافق نیست. درست مثل حالت کسی که زندگی را انتظار می‌کشد و تنها آرزو می‌کند. سنکا دقیقاً با دغدغه‌ی مشابهی به مخاطبانش هشدار می‌دهد که درست در لحظاتی که منتظر زندگی هستید لحظات از دست می‌روند. یعنی، زندگی همین لحظه‌های انتظار است. اکنون باید از خود بپرسید که چرخ‌های ماشین زندگی را چه نیرو و موتور محرکه‌ای به حرکت درمی‌آورد، فلسفه چگونه می‌تواند چنین نیرویی را ایجاد کند، یا جهت ببخشد؟

برخی تصور می‌کنند فلسفه صرفاً با امور مجرد و غیرمادی سر و کار دارد و هیچ به کار زندگی نمی‌آید، ممکن است سؤال کنند فلسفه برای زندگی ما چه می‌تواند انجام دهد یا چه مشکلی را از ما حل می‌کند؟ بکارگیری روش آموزش آکادمیک فلسفه که صرفاً داده‌هایی را برای مشتاقان عرضه می‌دارد تا به خاطر بسپارند، معارف مرده‌ای بر جا می‌گذارد که هیچ تأثیر عملی در زندگی نخواهند داشت، اما خوانشی دقیق‌تر و هدفدارتر از فلسفه باستان چیز دیگری می‌گوید، زیرا سبک زندگی و سلوک عملی فیلسوفان باستان از رهیافت فلسفی آنها جدا نبوده است.

اگر چه سبک زندگی اصطلاح و حوزه‌ی مطالعاتی نوینی است، اما انسان‌های دروه‌ی باستان نیز برای خود یک سبک زندگی مشخص داشتند. چنانچه بخواهیم در مورد افکار و عقاید آنان بیشتر بدانیم ناگزیریم به شواهدی که گویای سبک زندگی آنهاست و نیز به بیوگرافی‌هایشان تمسک بجوییم.

بیوگرافی یک داستان واقعی و تحریف نشده یا کمتر تحریف شده از زندگی است که ابعاد رفتاری انسان را نشان می‌دهد و از افکار و انگیزه‌های پنهان حکایت‌ها دارد. با خوانش رساله‌های سقراطی-افلاطونی اهمیت بیوگرافی و پیوند آن با فلسفه آشکارتر می‌شود. این رساله‌های محاوره‌ای نه نمایشنامه‌اند و نه نامه که صرفاً حاوی اطلاعاتی برای ما باشند که اگر چنین بود همان بار اول که خوانده می‌شدند ارزش اطلاعاتی خود را از دست می‌دادند. در حالی که همچنان تفسیرهای متعدد و جدیدی از آنها ارائه می‌شود. این رساله‌ها در صورت دقت نظر به ظرافت از پرورش مهارت‌های لازم برای زندگی سخن می‌گویند. آنها زندگی و مرگ سقراط را در پیوند نزدیک نظر و عمل حکایت می‌کنند، یک فلسفه‌ی عملی که ماهیت راستین فلسفه را به نمایش می‌گذارد. کلمه‌ها در فلسفه صرفاً ابزاری برای بیان اندیشه نیستند، بلکه منتزع از کنش‌ها هستند. فلسفه باستان به مثابه کنش، خود را آشکار می‌سازد و نه عبارات.

هدف اصلی این نوشتار بازشناسی مهارت‌هایی است که سقراط آنها را مهم می‌شمارد و این که چگونه می‌توان آنها را به زندگی معاصر ربط داد؟ شک نیست برخی از مهارتها مثل خود-آگاهی، ارتباط با خود و دیگری، مسئولیت‌پذیری و پویایی به نگرش و جهان‌بینی فرد مربوط بوده و متأثر از فلسفه هستند و همین کافی است تا حقیقت فلسفه‌ی عملی را پذیرا باشیم.

## فلسفه‌ی عملی (practical philosophy)

پیش از هر چیز فلسفه‌ی عملی شامل چه ویژگی‌ها و شاخصه‌هایی است؟ «یک فلسفه عملی، (...)، می‌تواند کمک حال ما باشد تا با آن چه رخ می‌دهد مواجهه‌ی بهتری داشته باشیم، [در واقع] تقویت‌کننده ارتباط ما با زندگی است. [به تعبیری] یک رابطه‌ی عاشقانه‌ی پایدار با زندگی است»[۶]. زندگی انسان ابعاد گوناگونی دارد، هر فرد انسان در زمان حیاتش یک موجود زنده‌ی صِرف نیست بلکه در برابر این زنده بودن و نحوه‌ی زیستن مسئول است. او باید با دستانی که از آستین ذهن بیرون می‌آید به زندگی خویش صورت ببخشد.

اگر برخی افراد تنها به خودشان می‌اندیشند فیلسوفان و نظریه‌پردازان به نوع بشر می‌اندیشند، بخش مهمی از فلسفه به واکاوی نحوه‌ی صحیح زیستن انسان اختصاص دارد. پس این پندار صحیحی نیست که فلسفه صرفاً با نظریه‌ها در قالب مفاهیم، استدلال‌ها و قضایا سر و

کار دارد، سهم بسزای فلسفه را در عرصه‌ی عمل نمی‌توان نادیده گرفت. زندگی بدون اندیشه باورکردنی نیست. البته میان فلسفه باستان و فلسفه مدرن می‌توان تمایزات آشکاری یافت. برداشت سقراط از فلسفه تکنیکال توصیف شده است و اکنون ما از ماهیت برداشت تکنیکال از فلسفه می‌پرسیم.

جان سلارز بر اساس فهم خویش از نظر سقراط درباره‌ی تخنه و هنر زیستن که در محاورات سقراطی افلاطون پراکنده آمده است از اقسام تخنه نام برده است: مولد، اکتسابی acquisitive ، تخنه اجرایی، تخنه نظری و اتفاقی stochastic. تخنه مولد یک محصول مشخص، متمایز از عملی که انجام می‌شود دارد، مانند تخنه‌ی تولید کفش. در تخنه اکتسابی ما چیزی را می‌یابیم که خود تولید نکرده‌ایم مانند گرفتن یک ماهی. در تخنه‌ی اجرایی ما هیچ تولیدی یا یافته‌ای همچون دو مورد قبل نداریم و تخنه همان عمل یا کنش است مثل رقص یا تئاتر. تخنه دیگر می‌تواند در ریاضات درک شود، « در حقیقت، این نوع تخنه همبسته با برداشت سقراط از معرفت نظری فهم می‌شود که او از تخنه مولد و اکتسابی متمایز می‌کند» [۱۱] . مورد آخری که سلارز از آن نام می‌برد همان تخنه‌ی اتفاقی است، اتفاق به این معنا که یک هدف مشخص وجود دارد، اما هیچ تضمینی وجود ندارد که در نهایت تخنیتس به هدف دست پیدا می‌کند مثل سلامتی در تخنه‌ی پزشکی [۱۱]. البته ناگفته نماند که مضمون هنر زندگی برگرفته از عبارت مشهور سقراطی است، یعنی همان عبارت که می‌گوید در همه حال از نفس باید مراقبت کرد، یعنی همان خود. برداشت سقراط از هنر زندگی همان چیزی است که سعادت یا نیکبختی را تضمین می‌کند این با آن تخنه‌ی اتفاقی متفاوت است. در یک تخنه‌ی اتفاقی مثل پزشکی گاه پیش می‌آید سلامتی یک بیمار در گرو عوامل بیرونی و محیطی قرار دارد که خارج از کنترل پزشک است. در خصوص هنر زندگی (تخنه زندگی) کارکرد دگرگون کننده‌ی آن مد نظر سقراط است [۱۱]. آن چه باید تغییر کند افکار انسان است که به سلامت نفس ربط وثیقی دارند. این ایده‌ی سقراطی تأثیرات خود را بر نظریه‌ها و مکتب‌های فکری بعد از او گذاشت مانند مکتب رواقیان. البته بیش از هر چیز نزد سقراط چنین است که هر فرد نخست باید درگیر یک نظام تمرینی و عملی شود تا بتواند به تعادل و سلامت نفس نزدیک شود. سلامت نفس است که عمل عادلانه‌ی هر فرد را تضمین می‌کند. « یک انسان، تنها وقتی متعادل است که کنش‌های او متعادل باشند»[۱۸]. این تأکید بر همبستگی نظر و عمل دارد، درست همانطور که سبک زندگی فیلسوفان مطابق با طرز فکر یا رهیافت فلسفی آنان است. تمام پدیده‌های فرهنگی با قطع وابستگی اندیشه به اسطوره از فلسفه تغذیه کردند.

«اپیکتتوس از ریش یک فیلسوف به عنوان چیزی تقریباً مقدس یاد می‌کند. این می‌تواند بیان این ایده باشد که فلسفه یک سرگرمس عقلانی صِرف نیست، بلکه یک طریقی از زندگی است، با این تعریف هر جنبه از رفتار یک فرد، از جمله نحوه‌ی اصلاح صورت او نیز شکل دیگری به خود می‌گیرد» [۱۰]. سبک زندگی یک مبحث جدید مطالعاتی و تحقیقاتی است که تنها از روی تحلیل رفتار انسان‌ها ممکن است. رفتار نیز بازتاب فکر و جهان‌بینی انسان است، پس هر گونه تغییر از همان فکر باید آغاز شود و این خود می‌تواند مهر تأییدی بر نقش و اهمیت فلسفه در زندگی انسان باشد. امروزه با گسترش رسانه‌های ارتباطی بیشتر خرده‌فرهنگ‌ها، از جمله نوع و جنس پوشاک، تحت تأثیر تقلید ناآگانه از مد قرار گرفته است. این تقلید در بلند می‌تواند عناصر بومی و فرهنگی یک جامعه را مخدوش سازد، به ویژه که پس‌زمینه‌ی آن به جای فکر افراد، انتخابی نه از روی اراده است که غول‌های سرمایه‌داری آن را در جهت تأمین منافع خود برنامه‌ریزی می‌کنند. درست به همین دلیل متفکران پسامدرن به این نکته التفات ویژه‌ای داشته‌اند که حتی بدن نیز می‌تواند به قول فوکو محل اعمال قدرت و یا به قول بودریار ابزار سرگرمی انسان شود. جالب اینجاست که در فلسفه باستان، دیده می‌شود فیلسوفان به مراقبت از بدن نیز التفات ویژه‌ای داشته‌اند و در برخی موارد تمرین‌هایی را برای تقویت ابعاد جسمانی و معنوی انسان پیشنهاد داده‌اند. البته این تمام فلسفه نیست بلکه این در کنار فراگیری و ممارست در اصول نظری فلسفه آمده است [۱۰]. بنابراین بخش نظری فلسفه جایگاه خود را دارد، اما برای گرفتن نتایج بهتر تمرین‌های معنوی نیز به آن افزوده می‌شود. می‌توانیم بگوییم نقش این تمرین‌ها بیشتر عادت دادن نفس به آموزه‌ها یا اصول فلسفی است که رفتار عادی یک فرد را تعیین می‌کنند[۱۰].

از نظر متفکران باستان، برای فلسفی شدن بهره‌مندی از آموزش حکمت شرط لازم بود. فلسفه می‌توانست تسلی بدهد، یا حیات ببخشد یا چشم را بشوید برای طور دیگر دیدن. این مثل نظر آلن دو باتن است در خصوص هنر که اظهار می‌دارد هنر برای هنر تصور اشتباهی است، زیرا همانطور که هنر تحت تسلط کلیسا قرار داشت در مقطع تاریخی دیگر تحت تسلط عقلانیت مدرن قرار گرفته است. دقیقاً به همین منوال فلسفه نیز تحت تأثیر تغییرات مدرنیستی و پسامدرنیستی جوامع است. اینجا هم فلسفه تقریباً همان شرایط را دارد و نمی‌توان گفت از زندگی جداست. بنابراین هنوز هم فلسفه همان هنر زندگی است و تنها باید گفت این معنای هنر زندگی است که تغییر کرده است.

## برداشت تکنیکال سقراط از فلسفه

برداشت سقراط از فلسفه به مثابه تخنه‌ی اتفاقی (استوکستیک) همان برداشت تکنیکال از آن است. در این برداشت بیشتر دگرگونی ذهنی مد نظر است. این برداشت به اهدافی از قبیل مراقبت از خود (نفس)، خوب بودن، حفظ امنیت، آرامش و ثبات درونی ناظراست. چه بسا تغییر شرایط بیرونی از حد توان فرد خارج باشد اما اگر فرد در جهت تغییر خود تلاش کند این تغییر در سطح کلان به جامعه نیز تسری پیدا کرده و تمهیدات اصلاح شرایط اجتماعی و فرهنگی را نیز فراهم می‌سازد. کلیشه هم باشد بگذارید بگوییم فلسفه برای سقراط و افلاطون صرفاً استدلال نبوده است که بخواهد تنها با لوگوس و دیانویا سر و کار داشته باشد. فلسفه در اندیشه آنان همچون تجربه زیسته، عینی یا واقعی است [۵]. در تمام محاورات سقراطی ناتمام افلاطون یک هدف اصلی دنبال می‌شود و آن عمیق‌تر شدن نگاه مخاطب به زندگی و مسائل اجتماعی و تربیتی است، حتی در قالب رسیدن به مفاهیم کلی [۵]. یکی از موضوع‌های شایسته تأمل، خود یا نفس است. باید التفات داشت که مراد سقراط آن چیزهایی که به خود تعلق دارند همچون سرمایه‌های اقتصادی، نمادین و غیره نیست. البته خود، متمایز از دیگری و جامعه نیست. تأکید بر اهمیت تعلیم و تربیت در رساله‌ی جمهوری از اهمیت ارتباط و نقش اجتماعی فرد حکایت دارد. فضای محاورات سقراطی سراسر گفتگو و مباحثه است که سقراط می‌خواهد حقیقت راهبر آن باشد. تقسیم سه‌گانه‌ی ارسطو از حکمت گویای همین است که راهبر حقیق هر سه حوزه عقل است، برای بهتر عمل کردن لازم است تا جهان هستی به فهم درآید [۱۱]. درست همانطور که پیر آدو اشاره کرده است فلسفه از نظر فیلسوفان باستان شیوه‌ی زندگی یا طریق زیستن است؛ نوعی هنر که فیلسوفان باستان سعی در ارتقای آن داشته‌اند. فیلسوفان باستان به مکتب‌های فلسفی پیوستگی داشتند که بیش از هر چیز شیوه‌ی زندگی و انتخاب‌های آنان را جهت می‌داد [۳]. صورت و محتوای زندگی هر دو اهمیت داشت و تعلیم داده می‌شد. یعنی، برخلاف شرایط حاضر در جامعه جهانی از صورت‌ها یا ظواهر تقلید نمی‌شد، بلکه نخست خط مشی فکری و ایده‌ها جلب توجه می‌کردند و سپس عمل. هنر زندگی باستانی بر این فرض استوار بوده است که شیوه‌ی پیچیده یا شاعرانه‌ای برای هستی انسان وجود دارد که مشارکت او را طلب می‌کند. هر چند انسان هر چه قدر بزرگ تسلط و قدرت تمام عیار در برابر طبیعت و جهان ندارد، اما باید بر طبیعت درون خود تسلط داشته باشد و منفعل نباشد. بنابراین به نظر برخی زندگی یک پروسه‌ی سیال است که درگیری و تعهد فعال و پویای آدمی را می‌خواهد [۱۰]. این برداشت‌های سنتی هستند که می‌خواهند زندگی را چونان پرورش و انسجام درونی خود توصیف کنند [۱۰].

شاید رواقیان نیز به این دلیل که زیبایی‌های ظاهری طبیعت با ویژگی‌هایی همچون تناسب، تقارن، هماهنگی و وضوح تعریف می‌شد، به زندگی در تطابق با طبیعت باور داشتند.

رواقیان باور داشتند که ریشه‌ی رنج‌های انسان در هستنده‌ها و رویدادهای عالم نیست بلکه در باورهای انسان درباره‌ی آنها نهفته است. انسان تلاش دارد عالم را آن طور که هست درک کند بدون رنگ‌آمیزی سوبژکتیویستی آن. اما انسان به طور خودکار تمایل دارد هر چه را که تجربه می‌کند به زبان خویش توصیف کند مثلاً این که زشت یا زیباست، دوست‌داشتنی و یا دهشتناک است [۱]. سنت و طبیعت می‌توانند منابع مهمی برای پاسداشت زندگی باشند. بنابراین مطالعه‌ی تاریخ، ارتباطات و مناسبات انسان و طبیعت مهم است. فلسفه باستان نشان می‌دهد که تأکید سقراط بر مراقبت از نفس (خود) به معنای فردگرایی و خودمحوری نیست. همواره دیگری جایگاه با اهمیتی در زندگی یک فرد دارد. برای بیشتر مردم در اغلب موارد، حتی اگر در نظر هم این گونه نباشد، عملاً زندگی از راه ارتباط با افراد دیگر مثل همکاران، شرکاء و کودکان معنادار می‌شود [۲]. محاورات سقراطی اهمیت و ضرورت دیگری را به خوبی نشان می‌دهند، گاهی دیده می‌شود برای دست‌یابی به معرفتی از خود، همراهی دیگری و دیدن واکنش‌های او در برابر ما لازم است [۱۴]. این یعنی نوعی نگاه نقادانه سقراطی‌گونه که نقد خود و باورهای خود را در دیگری می‌جوید تا آگاهانه فلفسه‌ای را برگزیند.

تمام انسان‌ها آگاهانه یا ناآگاهانه بر اساس یک فلسفه‌ای زندگی می‌کنند. حتی انسان بدور از فرهنگ، تمدن و بی‌بهره از تعلیم نیز برای خود فلسفه‌ای دارد و زندگی را بدون فلسفه نمی‌توان تصورکرد[۸]. البته نظر اخیر، چنین باوری را در خود مستتر دارد که ربا یبراورده شدن نیاز به فلسفه حتماً نباید فیلسوف بود. فلسفه بر حسب تغییر و تحولات فرهنگی و اجتماعی و غیره می‌تواند تغییر کند اما اصل ضرورت بودن آن که در جست و جوی معنا برای زندگی نهفته است، لایتغیر است. ایگلتون این گونه استنباط می‌کند که «وقتی معنای زندگی، هدف مشترک تمام انسان‌ها باشد آنگاه شکی نمی‌ماند که این چیست» [۲]. اکثر فلاسفه سعادت را معنای زندگی می‌دانند. قدرت، ثروتریال شهرت و بسیاری چیزهایی از این دست، تنها می‌توانند بازار باشند ونمی‌توان گفت پایه و اساس سعادتند یا این که معنای زندگی هستند؛ آن هم وقتی خود این موارد مزبور برای نیل به چیز دیگری یعنی سعادت مد نظر قرار می‌گیرند [۲]. البته کسی ارزش آنها را انکار نمی‌کند اما آنها به خودی خود ارزش ندارند و تنها انسان است که به آنها شأن و ارزش می‌بخشد. بنابراین به نظر می‌رسد خود سعادت از تمام ارزش‌های مادی، بنیادی‌تر است که غایتش درون خودش است، هر چند رسیدن به آن بر اکتساب موارد متعددی استوار است؛ اما سعادت

یا همان شادکامی حالتی درونی از نفس است که نشانه‌هایی دارد و این نشانه‌ها در رفتار هر فرد قرار دارد. به نظر ایگلتون این نشانه‌ها از روی کنش‌ها فرد قابل دریافت است. «همانطور که لودویگ ویتگنشتاین زمانی متذکر شد، بدن بهترین تصویر از نفس است. اگر شما بخواهید روح کسی را مشاهده کنید، ببینید او چه انجام می‌دهد» [۲].

براین اساس، سبک زندگی هر فرد حکایت از آن دارد که او چگونه فکر می‌کند و چه چیزهایی برایش ارزش تلقی می‌شوند و به تعبیری فلسفه او چیست. آیا او اصلاً به آن چه انجام می‌دهد وقوف دارد؟ برخی از فیلسوفان، از جمله سقراط و نیچه، پاسخ «چرا که نه!» برخی را که در برابر پرسش «چرا چنین کردید؟» بیان می‌کنند را خوش نمی‌داشتند، چرا که نشان می‌دهد آنها هیچ دلیل برای انجام کار خود ندارند. البته هیچ فیلسوفی تاب زندگی بدون هدف و آشفته را ندارد و اینجا نام سقراط و نیچه به نمایندگی از تمام آنها آورده شد چه کسانی که ارزش مطلق را باور دارند و چه کسانی که ارزش مطلق را باور ندارند. نزد تمام فیلسوفان فلسفه کاربردی است درست به همین دلیل فیلسوفان دغدغه‌های فرهنگی و اجتماعی داشته‌اند و ملاحظه می‌شود که چگونه سقراط و نیچه فرهنگ زمانه و، حتی در مورد نیچه گذشته و آینده، را نقد کرده‌اند. البته سنت این نقد را سقراط پایه‌ریزی کرد که کسی با اصل آن مخالف نیست فقط شاید در پاره‌ای موارد اختلاف نظرها در اِعمال آن باشد. برای مثال، هگل برخلاف آن چه به نظر می‌رسد با معرفی یک سیستم انتزاعی و بسته از سنت سقراطی فاصله گرفته است [۱۱]، همواره گفته است واقع، معقول است و معقول، واقع؛ و از این عبارت می‌تواند این گونه استنباط کرد که زندگی از اندیشه جدا نیست و اندیشه کنش‌ها را شکل می‌دهد. شاید برخی فلاسفه ارتباط غیرمستقیم میان فلسفه و زندگی را شعار دهند که این امر هم به بافت تاریخی و اجتماعی آنان و هم به رهیافت فلسفی آنان مربوط است.

بنابراین ارتباط میان زندگی و فلسفه در هیچ دوره‌ای از تاریخ فلسفه انکار نمی‌شود و فقط صورت آن است که مثل ارتباطات و تعاملات انسانی دستخوش تغییر می‌شود. آدو در فلسفه باستانی چیست متذکر شده است که در فلسفه مدرن که یک فلسفه آکادمیک است روابط استاد و شاگردی دستخوش تغییر شده است در گذشته میان فیلسوف و شاگرد ارتباط نزدیک برقرار بود به طوری که دیالوگهای سقراطی نشان می‌دهند یک روح جمع بر فضاهای آوزشی آنا حاکم است و مشارکت در مباحثه که فیلسوف، سقراط، هدایت می‌کند تا نتیجه حاصل شود. خود این روش تعلیم تا حد زیادی به کاربردی شدن فلسفه انجامیده بود در محاورات او حتی گفتگو با توده‌ی مردم نیز دیده می‌شود. این روح جمعی، حتی اگر قواعدی سخت بر فضای فکر پیپروان مکاتب فلسفی حاکم می‌شد، کار را ساده‌تر می‌کرد؛ چیزی که دیگر امروز دیده نمی‌شود و بنابراین فیلسوف تنهاست [۱۱].

به هر حال تحلیل‌ها نشان می‌دهد در گذشته فلسفه‌ی کاربردی مشخص‌تر حضور داشت واکنون در جو پسامدرنیستی جامعه‌ی معاصر با وجود کثرت و تنوع معنا و منظرگاه، به تعبیر نیچه، هر گونه رهیافت و مکتب نوعی تحدید به شمار می‌آید و دست و پای اندیشه را می‌بندد. اندیشه معاصر از چهرچوب و نظم می‌گریزد و تا به ناکجاآباد برسد. تلاش سقراط و افلاطون برای روش‌مند کردن فلسفه به تولد مکاتب فکری و فلسفی متعددی انجامید که به نظر آدو خود این تعدد می‌تواند برای انسان معاصرگرانبها باشد، البته اگر به عمق حقیقت و معنا آنها پی برده شود و از عناصر کیهان‌شناختی و اسطوره‌ای‌شان پالوده شوند، زیرا تنها در این صورت است که موضع اصلی آنها روشن می‌شود [۱۱]. نقد اسطوره‌ها توسط فیلسوفان خود می‌تواند نوعی روشنگر قلمداد شود. این درست است که روشنگری پدیده‌ای مدرن و مربوط به عصر خرد است، اما به صورت دیگری در دوره‌ی باستان نیز رخ داده است. سقراط تلاش کرد تا به توده اهمیت فکر کردن را بفهماند و بار دیگر در روشنگری مدرن جرأت فکر کردن به انسان تذکر داده شد.

آدو باور دارد که فلسفه‌ورزی آموزش نحوه‌ی گفتگو با دیگری است. محاوره‌های سقراطی تمرین روحی برای توجه به خود و مراقبت از خود و شناختن خود است [۱۱]. این نوع تمرین، یک فعالیت جمعی و ارتباطی است. ارتباط یکی از مهارتهای لازم زندگی و دارای انحاء مختلف ارتباط با خود، دیگری، عالم و خداوند است. هستی اصیل از نظر اکثریت قریب به اتفاق فلاسفه در انزوا و کنده شدن از عالم شکوفا نمی‌شود. محاورات سقراطی-افلاطونی به طریقی این حضور اصیل را نشان می‌دهند که در سراسر آنها گویی حل مسئله یا پرسش مطرح شده در حاشیه قرار گرفته و غرض اصلی، مشارکت و همراهی برای دست‌یابی به راه حل است [۱۱]. فلسفه اگر هامن باشد که سقراط می‌خواست یعنی کاملاً تکنیکال و کاربردی به انسان در بازشناسی ارزش‌هایی همچون عدالت، شجاعت و خویشتن‌داری کمک می‌کند. به تعبیر افلاطون اینها فضیلت‌هایی هستند که مجموع آنها همان قابلیت یا آرته نام می‌گیرد. یعنی، نوعی تخنه یا هنر که تخنیتس سعی دارد در تخصص خود یک محصول خوب تولید کند. پس این گونه ارتباط پایداری میان معرفت و خوب بودن لازم است، شرط لازم هر حرفه و تخصصی این است که فاعل آن چگونگی انجام کار را بداند و موضوع را بشناسد [۹]. بنابراین فاعل خوب کسی است که فعل خوب انجام می‌دهد فرقی هم نمی‌کند که به قول سقراط کار او چه باشد پاسداری باشد یا طبابت و یا پرورش اسب، و مهم توفیق و تأثیراودر آن حرفه است.

بنابراین وقتی می‌خواهیم درباره‌ی خوب بودن کسی نظر بدهیم کافی است به رفتار او نظری بیفکنیم. این جا خوب بودن با مفید، مؤثر، کارآمد و موفق بودن مناسباتی دارد [۹]. اینها بخش‌هایی از مهارت‌های لازم برای هر زندگی هستند که یک فرد باید نخست خوب باشدتا آنها را داشته باشد. بنابراین این تمرین‌ها برای سلامت و تقویت نفس لازم است و حتماً نباید کسی دانشجوی فلسفه باشد که نیاز به آن داشته باشد، حتی کسانی که از ضعف نفس رنج می‌برند و کسب فضیلت‌ها برایشان دشوار است می‌توانند آنها در خود ایجاد و تقیوت کنند و بر انفعالات نفسانی خود فائق آیند [۱۷].

دریافتی اینچنین کاربردی از فلسفه به دوره‌ی باستان اختصاص ندارد در دوره‌ی مدرن نیز در اندیشه دکارت فلسفه به مثابه یک دانش نظری و عملی جامع دریافت می‌شود. در پروژه‌ی دکارت فلسفه اختصاص به فهم نظری و انتزای حقایق ندارد و لذا می‌تواند به مردم کمک کند تا بهتر زندگی کنند [۱۷]. مطالعه فلسفه می‌تواند به انسان منفعت عملی برساند. دکارت باور داشت حتی می‌تواند به جامعه نیز منفعت عملی برساند. این تعبیر سیمپلیکوس است درباره‌ی شأن فلاسفه در جامعه که با استعانت از فلسفه خویش می‌توانند مثل یک صنعتگر و پیکره‌ساز به ساختن انسان‌های مفید مشغول باشند. همچنین کانت عقیده داشت فلسفه آموزه و تمرین حکمت است [۳]. مثلاً همین که فلسفه کانت تأثیر بسزایی در علم و هنر داشت می‌تواند جنبه کاربردی فلسفه باشد که البته مثل علم نیست که تکنولوژی را بهمراه باشد یک تولید مادی مشخص.

## مناسبت فلسفه‌ی عملی و نظری

بیشتر منابعی که از دوره‌ی باستان در اختیار داریم بیوگرافی فیلسوفان بوده و بیشتر روش زندگی را روایت می‌کنند، زیرا در دوره‌ی باستان فلسفه مدعی بود که یک روش کامل برای زندگی و به تعبیری هنر زندگی است. بیشتر فیلسوفان باستان نه نویسنده بودند و نه درس فلسفی به شیوه‌ی امروز داشتند. آن چه امروز متداول است به دوره‌های میانه و مدرن مربوط می‌شود. آن زمان، فیلسوفان سبک زندگی داشتند [۳]. کسی که مطابق با سبک یک فیلسوف زندگی می‌کرد در شمار پیروان مکتب او درمی‌آمد. کاری که دانشگاه با فلسفه انجام داده است آغازش از برخورد کلیسا که کاردسازی کرد برای فلسفه رقم خورد. " کاری که دانشگاه می‌کند این است که استاد بسازد تا او نیز استادان دیگری بسازد، متخصصانی که یاد می‌گیرند چگونه متخصصان دیگر را تعلیم دهند [۳]. گویی که کار فلسفه صفاً ساختن مفهوم و استاد است. پیر آدو تصور می‌کند در دل اصطلاح هنر زندگی توانشی هست که می‌تواند فلسفه را از این سوء تفاهم پالایش کند. در این تلقی ملاحظه می‌کنیم که غرض اصلی سقراط ساختن یک جامعه‌ی بهتر بوده است و نه مفهوم‌سازی. یک چشم‌انداز و هدف عالی همواره از تحقق اهداف جزئی‌تر به دست می‌آید، پس اینجا کوچک‌تر بودن مقیاس به معنای بی‌اهمیت بودن آن نیست، یعنی اصلاح و بیدار شدن هر فرد همان درجه اهمیت دارد که اصلاح جامعه. بدین ترتیب هر کس یک پروژه پیش رو دارد که همان معرفت به توانایی‌های خود و شکوفاسازی و بسط آنهاست. پس بیش از هر چیز فرد باید با خود ارتباط برقرار کند و در این بین فلسفه می‌تواند راهش را نشان بدهد. جالب است که قرن‌ها پیش‌تر از مارکس کسی به صورت زیرکانه هدف فلسفه را تغییر اعلام کرده بود؛ البته با این تفاوت که سقراط از تغییر هر فرد و شرایط معرفت سخن گفته است و مارکس از تغییر جامعه و شرایط تولید. یعنی، در اولی تغییر دورن مد نظر است و در دومی تغییر شرایط بیرونی. جالب است قرن‌ها پیش‌تر از نیچه نیز سقراط نگران ارزش‌ها بوده است و این نشان می‌دهد فلسفه‌ی باستان و فلسفه معاصر نگرانی و دغدغه‌های مشابهی دارند و تفاوت در روش آنهاست.

در واقع، یک بخش از ادبیات فلسفه باستان به کنش‌ها مربوط است مثل خاطرات سقراطی گزنفون یا حیات فیلسوفان نامدار دیوگنس لائرتیوس؛ در حالی که برخی دیگر مثل ارسطو از استدلال‌ها و رساله‌های نظری می‌گویند؛ برخی نیز از تمرین‌های روحی می‌گویند مثل کتاب راهنمای اپیکتتوس [۱۱]. این درخور تأمل است محاورات افلاطونی تمام موارد ذکر شده را دربردارند. پس باید نتیجه گرفت فلسفه عمل فلسفه نظری را ترک نمی‌گوید. فلسفه‌ی عملی سقراط کمک می‌کند تا اهمیت فلسفی موضوعات مختلف برملا شود. کمک می‌کند به در نظر گرفتن ربط موضوعات مختلف به یکدیگر، حتی ربط فلسفه باستان به فلسفه‌های میانه و مدرن را بهتر می‌توان درک کرد. در دوره‌های میانه برای فهم ماهیت و کارکرد فلسفه به آثار کسانی هنچون سیسرو و سنکا توجه شد، در هر حال تمام گسست‌ها و پیوست‌ها یک هدف دارند و آن تداوم تاریخ فلسفه است.

## مساعدت فلسفه باستان به جنبه‌های وجودی انسان

فلسفه برای توسعه نیاز به تفسیر و نقد دارد، این در قالب خود-ارجاعی، بازگشت و تکرار است که البته در هر تکرار تفاوت و تغییر وجود دارد؛ می‌توان گفت اگر فلسفه یک سیستم باشد این توانایی عملکردی هر سیستم برای تداوم و بقا می‌باشد. اکنون اگر به یاد آوریم که نیچه از دگرگونی ارزش‌ها از نظر انسان توجه داشت می‌توان شباهتی بین او و سقراط دریافت. انسان نیاز دارد تا ارزش‌های جدیدی را بازتولید

کند، رنج نیچه از غیاب ارزش‌ها و معناباختگی است. او توصیه می‌کند تا انسان، دفتر زندگی‌اش را خودش بنویسد و نه این که منتظر بماند کسی بنویسد و او فقط آن را بخواند. سقراط نیز همین را می‌خواست که انسان از خود و توانایی‌های خود، آگاه شده و در برابر خود و جامعه احساس مسئولیت کند. انسان در برابر صحت و سقم محتوای معرفت خویش مسئول است. او در برابر هویت، فرهنگ و نوع بشر مسئول است. این دو فیلسوف به نمایندگی از فلسفه باستان و معاصر سعی دارند تا حد بالایی از عاملیت را به انسان بدهند. هر چند تأکید فلسفه باستان بر پرورش جنبه‌های وجودی و فلسفه مدرن بر جنبه‌های شناختی است، اما دگر بار در فلسفه‌های معاصر بر جنبه‌های وجودی نیز تأکید می‌شود، زیرا به زعم فرهنگ بصری معاصر به قول بودریار، وقتی حادواقعیت جای واقعیت را می‌گیرد انسان می‌پندارد که آزاد است و اوست که سبک زندگی خویش را انتخاب می‌کند. فلسفه در برداشت تکنیکال که همان فلسفه‌ی عملی یا کاربردی فهم می‌شود انسان را به عنوان هستنده‌ای با حد بالایی از قدرت در انتخاب در نظر می‌گیرد که قادر است تا قوای ذهنی و جسمی خود را بپروراند. به همین دلیل در فلسفه‌ی سقراطی-افلاطونی نسبت به پرورش هر دو بُعد، حساسیت خاصی نشان داده شده است. معیار آدمی معرفت او و عمل اوست و نه آنچه او دارد. وقتی یکی از زندانیان از بند زنجیرها، که کنایه از جهل و نفسانیات دارد، رها می‌شود تازه در مسیر تحقق انسانیت شروع به حرکت می‌کند. یک انسان و جامعه‌ی نیک تنها با فضایل تعریف می‌شود و آنها نیز جز با شناخت حاصل نمی‌شوند. دقیقاً از وقتی انسان شروع به این حرکت می‌کند و خود را تغییر می‌دهد به مراتب بالاتر هستی صعود می‌کند و تنها آن هنگام است که می‌توان گفت او موجودی زنده به معنای واقعی است، شاید همان هستی اصیلی که هیدگر نیز از آن می‌گوید، زیرا تنها آن هنگام است که نسبت به اگزیستانس خود احساس مسئولیت می‌کند، و درمی‌یابد که زندگی پر از فرصت است و باید تلاش را برای زیستن به حد اعلا رساند [۱۵]. از آن چه تا کنون ذکر کردیم یک خط مشی مشابه در فلسفه باستان و معاصر می‌توان یافت که مشخصاً در اندیشه دو نماینده بزرگ آن قابل جستجو است. به قول بسیاری، از جمله الکساندر نهاماس، در فلسفه‌ی نیچه نمی‌توان دیدگاهی ایجابی درباب سلوک انسان یافت. این فقدان وجه ایجابی ویژگی منحصر به فرد محاورات سقراطی افلاطون است تنها توصیف شیوه‌ی صحیح زندگی از نظر سقراط زیستنی آزموده یا خردمندانه است. توصیه‌ی "خودت باش" سقراط به مسئولیت انسان در برابر خوب زیستن اشاره دارد. برای فهم این زیستن خوب، نظریه‌ای عرضه شده که هیچ یک از ابعاد وجودی انسان را نادیده نمی‌گیرد و در واقع به یک ترکیب متعادل از لذت و معرفت قائل است [۱۲]. در حوزه‌ی اخلاق، اعتدال در لذات و پاسداشت لذت عقلانی ورد زبان سقراط است.

## معنای زندگی در برداشت تکنیکال از زندگی

در تفکر فلسفی سنتی، شادکامی همواره بر اساس میزان معرفت آدمی سنجیده می‌شد. برای قرن‌ها در طی دوره‌های میانه شادکامی در دیدگاه‌های دینی در عالم دیگر جست و جو می‌شد و در دوره‌ی مدرن شادکامی در بهره‌مندی از رفاه و آسایش دنیایی جست و جو می‌شد. اگر چه فیلسوفان دیدگاه‌های متفاوتی در این خصوص داشته‌اند، اما راه‌های تأمین شادکامی یکی از مسائل و دغدغه‌های مشترک فیلسوفان در دوره‌های مختلف بوده است. این حکایت از آن دارد که فلسفه یکی از ابزارهای مهم در تعریف غایت و معنای زندگی بوده است. اگر چه هستند کسانی همچون نیچه که عقلانیت و فلسفه را متهم می‌کنند به دامن زدن به پوچ‌انگاری، اما این اتهام به تفسیر انسان وابسته است و جنبه‌های سوبژکتیو دارد. هدف اصلی فلسفه یافتن یا به زعم نیچه ساختن معنا برای زندگی است. در دوره‌های متأخر فلسفه صرفاً عالِم یا دانا می‌توانست معنای عینی را درک کند و سپس انتقال دهد، اما با بالا رفتن مقام انسان در قالب سوژه یا فاعل شناسا، سوژه باید معنای زندگی را می‌ساخت. به تعبیر آدو و سلارز، در این بین علم ابزار کار سوژه را فراهم می‌کند و حکمت ابزار کار حکیم را. نگاه کسانی همچون پی‌یر آدو می‌تواند برای ما جذاب باشد، زیرا کمک می‌کند تا متون فلسفی گذشته را با نگاه متفاوتی دنبال کنیم. فیلسوف باستانی امنیت، رضایت و شادکامی را درون انسان می‌جوید. در این تلقی، فلسفه و علم هر دو می‌توانند به یک اندازه نافع باشند. در حقیقت، فلسفه‌ورزی، گاه خرد و آغاز تفکر خلاق است و دیگر نمی‌توان گفت هیچ سود یا کارآیی در زندگی ندارد.

به طور قطع انسان برای بهره‌مندی از یک زندگی بهتر، شناخت بیشتر و عمیق‌تری از خود لازم دارد. به این دلیل «فلسفه ابزاری لازم برای داشتن معرفتی والاتر از خود است» [۸]. به کرات تأثیر فلسفه را در هنر، اقتصاد، سیاست، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی شاهد بوده‌ایم. رساله‌ی جمهوری افلاطون جامعی از تمام این مباحث است.

البته ناگفته نماند این که فلسفه شناختی بهتر و عمیق‌تر از خود را راهبر است به معنای راهنمایی در جهت دست‌یابی به آن چه به خود تعلق می‌گیرد از قبیل ثروت، شهرت و سلامتی مد نظر نیست، بلکه منظور آن بخش از امور مشاهده‌ناپذیر است که به ابعاد غیرمادی و فکری انسان تعلق دارند. تنها تفاوت میان بدن زنده و بدن مرده فقدان یک موجودیت غیرمادی، یعنی نفس یا حیات است [۴]. دقیقاً این همان چیزی است که افلاطون در قالب شریف‌ترین جزء نفس انسان از آن یاد می‌کند. «می‌دانیم که این موجودیت غیرمادی به بدن فیزیک حیات می‌بخشد، سلامتیو تندرستی، تفکر و استدلال، اراده و عواطف و احساس و طرح‌ریزی را برقرار می‌کند [۴].

اکنون سؤال این است که فلسفه چه نوع معرفتی می‌بخشد؟ علم آن دسته از اقلامی را که مشاهده می‌کنیم توصیف می‌کند اما تبیین معنا و ارزش آن چه مشاهده شده است- مثل این که چرا مشاهده شده است نیز مهم است [۸]. «فلسفه یک جست و جوی عقلانی در صورت‌ها، مفاهیم و استناجات تجربه است. تلاش در جهت شناخت کامل ظهورات در برابر فراشدهای مختلف آگاهی است. کشف معنای نهایی و ذات هستی، هدف محوری آن است. فلسفه هنر خوب زیستن، علم به واقعیت، مبنای عادلانه عمل کردن، قانون رسیدن به آزادی و شادکامی و کلید معنا و نمود زیبا را فراهم می‌کند» [۸]. مطابق آن چه در رساله هیپیاس آمده است می‌توان ملاحظه کرد که بدون استعانت فلسفه نمی‌توان تعریفی از زیبا ارائه داد، جز ذکر مصادیق و در نظر نگرفتن نسبی بودن زیبایی محسوسات چیزی به دست نمی‌آید. سقراط و هیپیاس برای رسیدن به پاسخی برای چیستی زیبایی شروع به گفتگو می‌کنند. علت اصلی شروع بحث ادعای هیپیاس در روایت داستان‌های زیبا بود که این بهانه را به سقراط داد تا از او درباره‌ی ماهیت زیبایی بپرسد. وقتی در تعریف زیبایی به دشواری آن اعتراف می‌کند می‌خواهد متذکر شود وقتی انسان معنای صحیح هر آن چه ادعا می‌کند و انجام می‌دهد نداند و درصدد خروج از این مرحله‌ی پندار هم نباشد آن گاه چه فرقی میان او و درگذشتگان است [۱۶]. این مطلب نشان می‌دهد که هدف اصلی از این محاورات موضوعی کلی‌تر است، حتی در آپولوژی نیز همانا فلسفه ورزی، فراگرفتن چگونه زیستن است؛ به نظر می‌رسد برای خوب زیستن دانشی مبنایی لازم است که اثبات ضرورت این دانش اشتغال اصلی محاورات سقراطی است. اساساً محاوره‌ی افلاطونی روش دیالکتیک را برای آشکارسازی لوگوس فلسفی عرضه می‌دارند. تحلیل‌ها به خوبی نشان می‌دهند طلیعه‌ی لوگوس فلسفی در ارتباط و گفت و گو ممکن است. در جریان این ارتباط، امکان رهایی انسان از جهل و سوءبرداشت‌ها فراهم می‌شود و فلسفه‌ی سقراط با این هدف پیش می‌رود که ثابت کند بزرگ‌ترین دشمن انسان، جهل و بی‌خبری از آن است. جالب است که اخیراً فیلسوفان التفات ویژه‌ای به این روش سقراطی کرده و سعی دارند در یک ارتباط رو در رو و با طرح پرسش‌های کوتاه و شنیدن پاسخ‌های کوتاه به شناخت استدلال‌ها و دلائل اعمال آنها، افکار شخصی و احساسات مخاطبان برسند [۷]. این روش بیشتر برای این است تا مخاطب آنها بتواند با خود ارتباط برقرار کرده و به توانایی‌ها و علائق خود پی ببرد، زیرا تنها در این صورت است که انسان توقع نابجا و خارج از توان از خود نخواهد داشت تا بعد از محقق نشدن به سرزنش خود بپردازد.

## نتیجه

خدمت بزرگ سقراط در قالب رسالت ابطال می‌تواند شبیه به نوعی روشنگری قلمداد شود که مردم عصر خود را به اندیشیدن فرامی‌خواند. آن چه ماهیت انسان را از حیوان جدا می‌سازد اندیشه‌ی اوست که در سایه‌ی ارتباط با عالم و آدم ممکن می‌شود و زبان یکی از ابزارهای این ارتباط است که هر گونه گفتگو را ممکن می‌سازد؛ و گفتگویی که لوگوس فلسفی بر آن ناظر باشد نقادانه و پویا و برآمده از نیازهای عقلانی انسان است. طرح‌های جدید مشاوره‌های فلسفی که در غرب مدتی است به اجرا درآمده در راستای تأمین نیاز انسان معاصر به ارتباط با خود و مراقبت از خود است که در سایه نگرشی انتقادی میسر است و برای اخذ تصمیمات عقلانی‌تر است [۱۳]. به نظر می‌رسد نیاز کنونیِ دانش فلسفی به جای عرضه‌ی پی در پی نظریه‌ها، تفسیر و بازخوانی آنها در جهت کاربردی شدن آنهاست. تنها در این صورت است که به قول پی‌یر آدو فلسفه نیز می‌تواند به اندازه علم و چه بسا بیشتر از آن کارآمد باشد.

فلسفه آغاز تفکر خلاق است که به انسان مسئولیتش را در قبال زیستن متذکر می‌شود. اگر به برداشت تکنیکال سقراط از فلسفه التفات کنیم آن گاه فلسفه با نیرویی دگرگون‌کننده ظاهر می‌شود. البته به شرط آن که اصول و مبانی فلسفی، مثل هضم و جذب تکه‌های غذا در بدن، در ذهن هضم شوند که در غیر این صورت معرفتی مرده بیش نخواهند بود. تنها با این پردازش ذهنی و فکری است که نظر و عمل به یکدیگر گره می‌خورند و اهمیت فلسفی بسیاری از موضوعات اشکار می‌شود. محاوره‌های ظاهراً بی‌نتیجه سقراطی می‌خواهند به نتیجه‌ای کلی‌تر برسند که همانا آشکار کردن اهمیت فلسفه در زندگی فردی و جمعی است.

به تعبیر یونانیان، خوب زیستن نوعی تخنه است که مهارت و شناخت لازم دارد، شناخت خود و مهارت ارتباط با دیگری. به این ترتیب، همانطور که گفته شده است فلسفه‌ورزی می‌تواند نوعی تمرین یا ورزش روحی تعبیر شود که به تقویت مهارت‌های لازم کمک می‌کند. فلسفه تکنیکال سقراطی در راستای تأمین این هدف، ریشه‌ی رفتار را در افکار می‌جوید، ریشه‌ی سرزنش‌ها و ناکامی‌ها در عدم شناخت از خود نهفته است. خوب بودن در هر چیز یک مبنای شناختی لازم دارد. اگر شناخت نباشد آن گاه فردیت می‌خواهد خود را هنجارشکنی‌ها بروز دهد.

فلسفه به زعم سقراط کمک می‌کند تا انسان، سطح بالاتری از توانایی‌های روانی خود را بشناسد، البته تنها در صورتی که در موقعیت انکشاف آنها قرار بگیرد که در فلسفه سقراطی این به زعم روش دیالکتیکی او بروز می‌کند. همیشه انسان در عمق افکار خود و ساختار روانی خود امور مشاهده‌ناپذیر و بعضاً بیان‌ناپذیر دارد که علم نمی‌تواند به مدد تکنولوژی آنها را رصد کند. در پاره‌ای موارد اشخاص در برابر این پرسش که چرا چنین کردید می‌گویند چرا که نه، یا نمی‌خواستم این گونه شود؛ این قبیل پاسخ‌ها را نه فلسفه کلاسیک برمی‌تابد و نه فلسفه معاصر که نمونه‌ی آن را در اندیشه‌ی سقراط و نیچه ملاحظه کرده‌ایم.

برداشت تکنیکال سقراط از فلسفه، در حالی که او هرگز چیزی ننوشت، فلسفه را به مثابه کنش عرضه می‌دارد همچنان که زندگی و مرگ او همان فلسفه تأثیرگذار او می‌شود. این ویژگی در تمام مکاتب فلسفی دوره‌ی باستان تداوم می‌یابد به همین دلیل پاره‌ای از متون فلسفی کهن در قالب بیوگرافی عرضه شده‌اند و ادبیات دارماتیک افلاطونی، خاطرات سقراطی گزنفون و غیره گواه روشنی بر این ادعاست. بدین‌ترتیب، فلسفه در برداشت تکنیکال سقراطی یک نوع تخنه‌ی دگرگون‌کننده است که با تعمق و تأمل در مبنای نظری کنش‌ها و اهداف انسانی یک حرکت تکاملی را ایجاد می‌کند که در آن نزاع با جهل، ایجاد و بقای کامیابی را در زندگی تضمین می‌کند.

## References

[1] Chase Micheal, Clark Stephen R.L. & McGhee Micheal (2013), Philosophy as a way of life: Ancients and Moderns, Essays in Honor of Pierre Hadot, Oxford, Wiley Blackwell.
[2] Eagleton Terry (2007), The Meaning of Life, Oxford, Oxford University Press.
[3] Hadot Pierre (1995), Philosophy as a Way of Life, Ed. Arnold I. Davidson, Oxford, Blackwell Publishers.
[4] Hultgren Glenn M. (2005), "The Philosophy of Healing, The Philosophical Constructs of, Biological Mechanism, Naïve, and Critical Vitalism", available: www.christianchiropractors.org.
[5] Hyland, Drew A. (2008(, Plato and the question of beauty, Bloomington & Indianapolis Indian University Press.
[6] Janning Finn,"Philosophy for Everyday Life (2015) ", Journal of Philosophy of Life Vol.5, No.1, PP.1-18,.
[7] Kojčić Zoran (2014), "Communicating Philosophical Counselling"**,** Croatian Society for Philosophical Practice, pp. 85-94.
[8] Krishannanda Swami (1992), The Philosophy of Life: The Divine Life Society, e-Book, available: www.swami-krishnananda.org.
[9] O'Connell, Robert J. (1997), Plato on the human paradox, New York, Fordham University Press
[10] Ruti Henry (2009), A World of Fragile Things: Psychoanalysis and Art of Living, State University of New York Press.
[11] Sellars John (2009), The Art of Living: The Stoics on the Nature and Function of Philosophy, London Bloomsbury.
[12] Silverman Allan (2002), The Dialectic of Essence: A Study of Plato's Metaphysics, Princeton and Oxford, Princeton University Press.
[13] Sulvikova Blanka (2014), "Key Concept in Philosophical Counselling, In Human Affairs 24, PP. 574-583.
[14] Tschemplit Andrea (2008), Knowledge and Self-knowledge in Plato's Theaetetus, United Kingdom, Lexington Books Press.
[15] Van Deurzen-Smith Emmy (1988), Existential counselling in practice, London, Published by London Sage.
[16] Plato, Works, Translated by Benjamin Jowett (1892), Oxford, Oxford University Press.
[17] Vitz Rico (2015), Reforming the Art of Living: Nature, Virtue and Religion in Descartes' Epistemology, Switzerland, Springer.
[18]. Zembaty Jane S (2014), "Socrates' Perplexity in Plato's Hippias Minor", Essay in Ancient Greek Philosophy; Plato, Vol. III, 2014, pp. 51- 69, online available at: file:///D:/drive-d/Plato/Essays.

**Abstract**

All the Socratic dialogues implicitly follow a reflective disquisition into the question of how man ought to live. It is said that Socrates' conception of philosophy is technical. Philosophy as the art of living is a kind of stochastic techne that its goal is transformation of human's inner conditions. Although there is not enough guarantee to transform but history shows it as a trusted tool. At least a person consciously lives and decides when he/she has stochastic techne. Only when someone knows the reasons of his/her work could be as a real individual. Some people wrongly show their individuality in the disregard for social norms. This can be due to the absence of life skills. We find in a new reading from Socratic philosophy that philosophy is as an action and not phrase. We can enrich some of life skills by philosophizing, for instance self-Knowledge, creative thought and skill of communication, self-control and well-being in general meaning. This new conception of philosophy challenges the idea that philosophy has no profit. It seems we need to interpret philosophy with new regard instead of creating of new theories. This research searches technical conception of philosophy and its role in well living. Research's method is the re-description and analysis of ancient art of living based on extracted data from library study. It seems any reformation in lifestyle needs to understand real needs and pleasures.

**Keywords:** Technical conception of philosophy, Art of living, lifestyle, Life skills, Socrates.